

جایگاه «انگاره پژوهی» در اندیشه اجتماعی حوزوی

(جریان‌شناسی اسلامی‌سازی علوم انسانی در تحقیقات اجتماعی حوزه علمیه قم)

غلام حیدر کوشا

دانش آموخته جامعه‌المصطفی

دانشجوی دکتری فلسفه علوم اجتماعی، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام

Gh.koosha@gmail.com

چکیده

این مقاله در صدد است نشان دهد که مفهوم «انگاره» و رویکرد «انگاره‌پژوهی» در محافل علمی - پژوهشی حوزوی از چه زمانی و چگونه فراگیر شده است؟ متفکران حوزوی معاصر بیش از هر زمانی به تحقیقاتی روی آورده‌اند که مبادی فلسفی و متافیزیکی نظریه‌ها و علوم را آشکار ساخته و زمینه تکوین و تدوین نظریه‌هایی اجتماعی با بنیادهای استوار و پذیرفتنی در محافل علمی جهان را فراهم آورده است. نتیجه حاصل از تحقیق پیش رو این است که مفهوم، نظریه و چارچوب فکری از یک فرهنگ و نظام علمی به فرهنگ و نظام علمی دیگر به صورت تصادفی و دلبخواهی منتقل نمی‌شود. انتقال مفهوم و نظریه‌های علمی تابع منطق فرهنگی و زیرساخت‌های نظری است. انگاره‌پژوهی با دخالت سه عنصر اساسی وارد فضای حوزوی شده است: ۱. دریچه‌های تعامل فرهنگی میان نظام‌های علمی مختلف، ۲. زیرساخت‌های نظری و فلسفی همسوبا نظریه‌ها و نظام مفهومی وارد شده و ۳. نخبگان علمی که مدیریت دریچه‌های تعامل و گزینش مفاهیم، روش‌ها و نظریه‌های همسورا بر عهده دارند. این سه عنصر به صورت توأمان زمینه شکل‌گیری انگاره‌پژوهی را در فضای حوزوی دسترس‌پذیر ساخته‌اند.

کلیدواژه‌گان: انگاره، انگاره‌پژوهی، تفکر اجتماعی حوزوی، جامعه‌شناسی

معرفت، اندیشه حوزه، پارادایم.

مقدمه

از دیرباز حوزه‌های علمیه کانون علم‌آموزی و مرکز تبیین اندیشه و مطالعه جهان اجتماعی و زندگی جمعی بوده است؛ چه آن روزی که تنها مرکز علوم، مراکز حوزوی و تنها مرجع مسائل متفکران حوزوی بودند و چه اکنون که حوزه‌های علمیه در عرض دانشگاه‌ها عهده‌دار تربیت و تولید نیروهای فکری و علمی در جهان اسلام‌اند. هرچند حضور علمی حوزه‌های علمیه فراز و فرودهای بسیاری را پشت سر گذاشته است، اما به تناسب شرایط و اوضاع اجتماعی و سیاسی، حضور فعال حوزویان قابل دفاع است.

علوم انسانی بخشی از کارویژه‌های نهادهای حوزوی را به عهده گرفته است. روزگاری تمام آنچه اکنون علوم انسانی متکفل تبیین و بررسی‌اش هستند، بر عهده حوزویان و نهادهای حوزوی بود؛ اما امروز وظیفه نهادهای حوزوی خطیرتر و حیاتی‌تر شده است؛ زیرا انتظار می‌رود نهادهای حوزوی هم به پرسش‌های عملی روز پاسخ دهند و هم نظریه‌های متداول در علوم اجتماعی و انسانی را مجدداً بازخوانی و بازسازی کنند. همین ضرورت، حوزویان را مجاب کرده که در بررسی نظریه‌ها و مکاتب نظری در عرصه علوم انسانی به بررسی پارادایم‌ها و انگاره‌های نظری روی آورند و خود نیز نظریه‌های تولیدی و دینی خود را در همین چارچوب سروسامان دهند. مطالعه پارادایم‌های نظری توجه پژوهشگران حوزوی را به مبانی نظری و مبادی معرفتی و غیر معرفتی علم معطوف داشت. آنان در مجموع به این دسته‌بندی رهنمون شدند که برای فهم عمیق و دقیق نظریه‌ها و رهیافت‌های نظری در حیطه علوم انسانی و اجتماعی و همچنین تدوین نظریه اجتماعی برخاسته از آموزه‌های دینی و اسلامی، چاره‌ای نیست جز اینکه از روزنه مبانی نظری وارد بازخوانی و بازسازی علم شوند. محققان حوزوی، مطالعات انگاره‌ای (انگاره‌پژوهی) را مددکار خود در نقد و پشت‌پناه خویش در نظریه‌پردازی می‌دانند.

نگرش فراگیر یادشده در میان پژوهشگران و نظریه‌پردازان حوزوی بحثی را ضرورت می‌بخشد و آن اینکه نگرش انگاره‌پژوهانه با چه سازوکاری در محافل حوزوی سکه رایج می‌شود؟ آیا حوزویان به عنوان تحصیل‌کردگان دانشگاهی به تحقیقات انگاره‌پژوهانه تمایل یافته‌اند یا اقتضائات درون حوزوی آنان را به سمت این‌گونه مطالعات کشانده است. بحث «انگاره‌پژوهی در اندیشه اجتماعی حوزوی» با رویکرد جامعه‌شناسی معرفت به تحلیل و بررسی چگونگی فراگیری انگاره‌پژوهی در حوزه پرداخته و فرایند آن را تبیین کرده است.

۱. طرح مسئله

حوزه و حوزویان از دیرباز کانون تحولات فکری و اجتماعی بوده است. علما و محققان دینی مدیریت فرهنگی و اجتماعی را رسالت خود برشمرده، در همین راستا به قلمرو نظریه‌پردازی اجتماعی ورود یافته‌اند. در عرصه زندگی روزمره و سبک زندگی (نظریه اخلاق)، در عرصه مدیریت تحول سیاسی-اجتماعی (نظریه حکومت دینی)، در عرصه ساماندهی زیرساخت‌های نظام معرفتی (بنیادهای فلسفی معرفت) و سرانجام در بازسازی و بومی‌سازی علوم جدید (نظریه‌های بومی علم و معرفت) حضور اندیشه حوزوی چشمگیر بوده است.

مطالعات اجتماعی حوزویان از چارچوب‌های مختلفی برخوردار بوده است: فقه اجتماعی، اخلاق و تربیت، مطالعه تاریخی-فلسفی علم و نقد نگرش‌های الحادی و ضد دینی. تحقیقات عام اجتماعی از قدیم رایج بوده است؛ آن‌گاه که فقیه بر مسند تدریس کتاب نکاح تکیه داشته، در واقع از نهاد خانواده می‌گفته و الزامات و کارکردهایش را تئوریزه می‌کرده است؛ هرگاه در بحث منطقی روی دلالت‌های «مطابقی: دلالت لفظ است بر تمام معنا»، «تضمنی: دلالت لفظ بر جزئی از معنا» و «الترامی: دلالت لفظ بر ملازم عقلی یا عرفی معنا» غور می‌شده، به صورت ناخواسته بحث «نشانه‌شناسی»^۱ مورد کندوکاو قرار می‌گرفته و اگر در بحث‌های اصولی سخن از عرف به عنوان منبع حکم شرعی به میان می‌آمده و احکام شرعی نظام هنجاری جامعه دینی شمرده می‌شده، در حقیقت «فهم عامیانه»^۲ در بستر فرهنگ بررسی می‌شده است. نمونه‌ها، نشان از این دارند که سنخ مطالعات حوزوی با مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناختی هم‌جهت است.

جهت تحقیقات حوزوی در ربع قرن اخیر تغییر یافته است. فراگیری علوم انسانی و تدوین رشته‌های علوم انسانی در مراکز تخصصی حوزوی، خاستگاه این تغییر وضعیت است. مطالعات و تحقیقات اجتماعی حوزوی در دهه‌های اخیر با یک شیب ملایم به سمت «مبناکاوی» و «مطالعات انگاره‌ای» در حرکت بوده است. بازکاوی مفروضات نظریه‌های اجتماعی غربی، تولید نظریه بر مبنای حکمت اسلامی، استخراج الگوهای اسلامی پیشرفت، امکان و عدم امکان علم دینی، مقایسه و تطبیق نظریه‌های جامعه‌شناسی خاص با مبادی و مبانی معرفتی دینی و همگن‌سازی روش‌شناسی علوم با روش‌شناسی مورد تأیید حکمای اسلامی بر پایه اصول و مؤلفه‌های مشترک، در همین راستا قابل بازخوانی و بررسی است.

بنابراین لازم است نگاه جامعه‌شناختی به مسئله فراگیری مطالعات انگاره‌ای در تحقیقات و مطالعات حوزوی صورت گیرد. اینکه انگاره‌پژوهی چه زمانی و چگونه وارد ادبیات اجتماعی حوزه شده، به بررسی و تحقیق نیاز دارد. اگر معرفت اجتماعی در حوزه معاصر با مطالعات انگاره‌ای قرین

شده، جا دارد این مسئله از منظر جامعه‌شناسی معرفت مورد مطالعه قرار گیرد و تأثیر انگاره‌پژوهی در تولید معرفت اجتماعی بومی و نیز تولید علم اجتماعی دینی بررسی شود.

۲. مفهوم‌شناسی تحقیق ۱-۲. انگاره

انگاره (معادل paradigm) تعاریف مختلف و متعددی دارد؛ هرچند مبدع این مفهوم، خود تعریفی واضحی از مفهوم ابداعی خود نکرده است؛ تا جایی که مسترمن^۱، هم‌عصر کوهن^۲، بیش از ۲۱ برداشت مختلف از مفهوم انگاره را در کتاب ساختار انقلاب علمی برشمرده است (علی‌پور و حسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۳-۱۷). اختلاف تعاریف، ناشی از برداشت متفاوت فیلسوفان علم و جامعه‌شناسان از ویژگی‌ها، عناصر و جزئیات انگاره است. در هر صورت مفهوم انگاره در سایه نظریه انقلاب علمی و عبور از نگرش انباشتی در تولید علم زاده شد. کوهن بر این بود که شکل‌گیری و رشد علم نه تابع انباشت و تراکم داده‌های علمی، بلکه زاده انقلاب ساختاری در علم است. او به دنبال ویژگی‌هایی بود که هم محور تحول علم باشند و هم ممیز علوم جدید از قدیم. هر چه بود، کوهن در انقلاب علمی به این نتیجه اذعان داشت که انقلاب‌های علمی بر محور انگاره صورت می‌گیرند و انگاره‌ها هستند که در ضمن شکل دادن نظام و نظریه علمی جدید، علوم و نظریه‌ها را نیز از هم متمایز می‌سازند؛ اما انگاره چیست که با آن، علوم و نظریه‌های علمی ساخت و تمایز می‌یابند؟ برداشت کوهن و دیگران اندکی متفاوت است.

کوهن، در ویرایش دوم کتاب خود، «انگاره» را مجموعه عقاید، تکنیک‌ها و مواردی نظیر آنچه در بین افراد یک جامعه علمی مشترک است، تعریف می‌کند (کوهن، ۱۳۹۲، ص ۲۸۴). از نگاه او انگاره امور مسبوق بر تجربه و سامان‌دهنده «جامعه علمی» و «علم بهنجار» است. جامعه علمی از آن‌رو اجتماعی است که اعضای آن در قالب یک پارادایم کار می‌کنند (چالمرز^۳، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱).

پاتن از معاصران کوهن، انگاره را مجموعه قضایایی می‌داند که به تبیین چگونگی درک جهان می‌پردازد و زمینه تشخیص پیچیدگی‌های موجود دنیای واقعی فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چه چیزی در این جهان اهمیت دارد؛ چه چیزی مشروعیت دارد و چه چیزی منطقی و قابل دستیابی است (حسنی و علی‌پور، ۱۳۸۹، ص ۸۹).

1. Masterman
2. Cohen
3. Chalmers

نیومن^۱، در تعریف انگاره ابعاد آنتولوژیک و متدولوژیک را به هم آمیخته و آن را نظامی فکری برای اندیشیدن به شمار آورده است. او تأکید داشته که در این نظام فکری پیش فرض‌های اساسی، پرسش‌هایی که می‌بایست پاسخ داده شوند، معماها و مسائلی که می‌باید حل شوند و تکنیک‌هایی که باید به کار گرفته شوند، از اهمیت ویژه برخوردارند (نیومن، ۱۹۹۷، ص ۶۲-۶۳).

در میان محققان و نظریه‌پردازان حوزوی، «انگاره» مفهومی است تازه‌وارد. مدتی است انگاره در ادبیات تحقیقاتی و نظری متفکران مسلمان جا باز کرده و در معنایی وسیع‌تر و جامع‌تر به کار رفته است. در این کاربرد ابعاد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی به صورت هم‌زمان تحت پوشش قرار می‌گیرد. در کاربرد یادشده، انگاره مجموعه‌ای است از اصول و قواعد هستی‌شناختی، روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی مستدل و عامی که فعالیت علمی دانشمندان را با روش‌های معینی در حوزه‌های علمی هدایت می‌کند؛ چارچوبی از مبانی نظری و عناصر کلانی که برای تحلیل، سنجش، کشف و اصلاح نظریه‌های علمی به کار می‌رود (علی‌پور و حسنی، ۱۳۹۰، ص ۲۵).

۲-۲. انگاره‌پژوهی

«انگاره‌پژوهی» خط‌مشی‌ای است در پژوهش که هنگام نظریه‌پردازی و یا نقد و ارزیابی نظریه‌ها، اندیشه‌های علمی، مکاتب فکری و نظام اندیشه‌ای بر وفق زیرساخت‌های اعتقادی و باورداشت‌های پیشانظری تمرکز می‌کند. انگاره‌پژوهان در حوزه نظریه‌پردازی در صددند نظریه‌های علمی خود را بر منطق مبانی فکری مورد قبول و قابل دفاع جامعه علمی خود، عرضه کنند و در مقام نقد و ارزیابی نظریه و اندیشه علمی نیز مبانی و مبادی فکری نظریه‌پردازان و مکاتب فکری را نشانه روند و شالوده‌های اعتقادی و ارزشی مؤثر بر نظریه‌ها را در دستور کار قرار دهند. نوعاً انگاره‌پژوه مبناکاو است. اوزیربناهای نظری و زمینه‌ای نظریه را در تدوین و ارزیابی نظریه‌ها اولویت می‌بخشد و به اصلاح نظریه‌ها و گفتمان‌های علمی از طریق اصلاح و نقد و بازخوانی انتقادی زمینه‌های معرفتی و غیرمعرفتی نظریه‌ها و علوم امیدوار است. در انگاره‌پژوهی تلاش می‌شود تلقی نظریه‌پردازان از هستی، انسان، معرفت و روش مطالعه (مبانی چهارگانه طلایی علوم و نظریه علمی) مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد و در مقام تدوین نظریه نیز با توجیه مبانی چهارگانه پیش‌گفته به تدوین و توسعه نظریه‌ها و علوم مورد قبول اقدام شود. در انگاره‌پژوهی تأثیرپذیری تام نظریه‌پرداز از مبانی معرفتی

وزمینه‌های غیر معرفتی، یک اصل خدشه‌ناپذیر و اساساً راه‌گشاست. بنابراین بحث انگاره‌پژوهی ماهیت فلسفی دارد و جزو مباحث «فلسفه علم» به شمار می‌رود؛ لیکن بررسی چگونگی گسترش و تثبیت انگاره‌پژوهشی در یک نظام فرهنگی و علمی، بحثی است جامعه‌شناختی و در حوزه «جامعه‌شناسی معرفت».

۲-۳. اندیشه اجتماعی

«اندیشه اجتماعی» یا «تفکر اجتماعی» (معادل social thought) نگرش سازمان‌یافته‌ای است که موضوعات و مسائل اجتماعی را به صورت روشمند با هدف سامان‌دهی زندگی جمعی انسان تحلیل و بررسی می‌کند (رجبی و همکاران، ۱۳۸۱، ص ۱۲-۱۷). در اندیشه اجتماعی عقاید و بینش‌های جامعه‌شناختی، سیاسی، فلسفی و تاریخی کانون توجه قرار می‌گیرند؛ باورها و بینش‌هایی که نظام کنش‌ها و رفتارهای اجتماعی را شکل داده، آنها را در عین توصیف و تبیین، کنترل و هدایت می‌کنند (میرزایی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۳). مهم‌ترین نکته در اینجا تفاوتی است که میان نظریه جامعه‌شناختی، نظریه اجتماعی و اندیشه اجتماعی وجود دارد. «نظریه جامعه‌شناختی» نگرش و نظام فکری مدونی است که در میان جامعه‌شناسان و در بستر ادبیات جامعه‌شناختی و با روش‌های مورد قبول جامعه‌شناسان و نیز توسط یک جامعه‌شناس تولید می‌شود و سپس در میان محققان جامعه‌شناختی فراگیر شده، از سوی همین محققان برای تبیین مسائل و پدیده‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شود. «نظریه اجتماعی» مجموعه رویکردهایی است که برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی و از سوی غیرجامعه‌شناسان و در بستر ادبی رشته‌های دیگر ساخته و پرداخته می‌شوند. مثلاً بسیاری، نظریه‌های پست‌مدرنیستی را که با ادبیات معماری و ادبی نضج یافته است، نظریه اجتماعی می‌دانند تا نظریه جامعه‌شناختی.

«اندیشه اجتماعی» به شیوه‌های تفکری اشاره دارد که ناظر به حل مسائل اجتماعی تدوین می‌شوند و به صورت فراگیر از روش‌ها و اصول و اطلاعات میان‌رشته‌ای استفاده می‌کنند. در این معنا، همه کسانی که برای مدیریت زندگی جمعی و حل مسائل به‌وجودآمده در زندگی اجتماعی انسان‌ها می‌اندیشند، متفکر اجتماعی‌اند. تفاوت اندیشه اجتماعی با نظریه جامعه‌شناختی در این است که اندیشه اجتماعی از روش‌های متداول در جامعه‌شناختی فراتر می‌رود و بر عناصر روش‌شناختی عام تأکید می‌کند و از تمام ظرفیت‌های فکری بشر برای حل مسائل اجتماعی بهره می‌برد. تفاوت اندیشه اجتماعی با نظریه اجتماعی در این است که اندیشه اجتماعی، نظام مفهومی دستگاه مدون نظام‌یافته ری ندارد.

۲-۴. اندیشه اجتماعی حوزوی

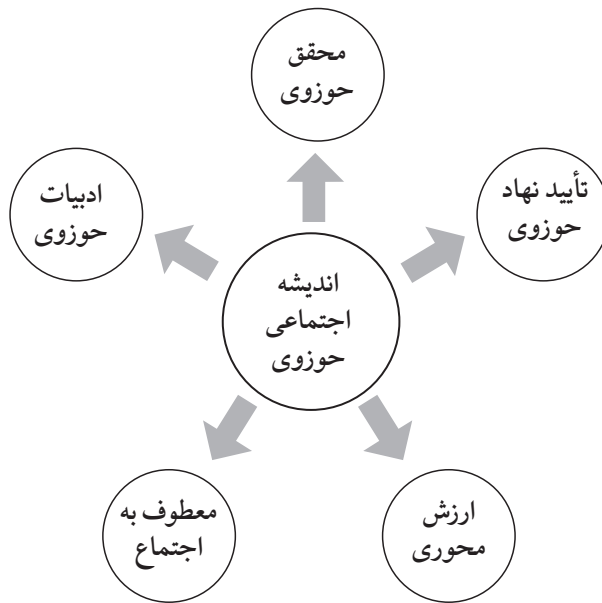
اندیشه اجتماعی در فضای تفکر حوزوی بیش از همه اهداف ارزشی حوزه را در راهبردهای علمی حل مسائل اجتماعی به ذهن متبادر می‌کند. علی‌القاعده «اندیشه اجتماعی حوزوی» نظام فکری ارزش‌مداری است که در راستای ترویج فرهنگ و اخلاق مذهبی و سامان‌دهی جامعه در چارچوب احکام تجویزی و هنجاری منبعث از اصول، مبانی، ارزش‌ها و گزاره‌های دینی به کار گرفته می‌شود و برای تعمیق بنیادهای فکری از اندوخته‌های اطلاعاتی دینی مذهبی و در مقام توصیف و تبیین از ادبیات حوزوی استفاده می‌کند؛ بنابراین در اندیشه اجتماعی حوزوی، پنج رکن اساسی تأثیرگذار است. به نظر نگارنده که متبادر از عرف آکادمیک حوزوی است، این ارکان پنج‌گانه، شاخص شناخت اندیشه اجتماعی حوزوی هستند. این شاخص‌ها- هرچند ممکن است کم و زیاد یا حک و اصلاح شوند- به ما کمک خواهند کرد که بدانیم برای فهم اندیشه اجتماعی حوزوی و ردیابی انگاره‌پژوهی در آن، سراغ چه آثاری و نیز آثار چه کسانی برویم.

نخست، تفسیری در ذیل «اندیشه اجتماعی حوزوی» جای می‌گیرد که تحلیل اجتماعی از اوضاع جامعه در اختیار نهد و در راستای حل مسائل اجتماعی و بهبود زندگی جمعی صورت گرفته باشد. اگر چنین نباشد، هرچند جزو اندیشه حوزوی به شمار آید، اما لزوماً اندیشه اجتماعی حوزوی به شمار نخواهد رفت؛

دومین شاخص «اندیشه اجتماعی حوزوی» این است که از زبان حوزویان و محققان حوزوی مطرح شده باشد. فقها، اساتید و طلاب حوزوی همه در تولید اندیشه اجتماعی سهم دارند و آثارشان جزو میراث فکری اجتماعی حوزه به شمار می‌رود؛

سومین عنصر تأثیرگذار در حوزوی بودن اندیشه اجتماعی این است که سیاست‌پژوهی نظریه و تحلیل‌های نظری از سوی یکی از نهادهای حوزوی و مورد تأیید یکی از نهادهای حوزوی باشد؛ چهارمین رکن در اندیشه اجتماعی حوزوی این است که مفاهیم و ادبیات تحلیل، ادبیات حوزوی باشد. حوزوی بودن مفاهیم تحلیل، مبادی فکری و روش داده‌پردازی و گزاره‌پردازی در حوزوی بودن اندیشه اجتماعی جایگاه حیاتی دارد؛

پنجمین عنصر در اندیشه اجتماعی حوزوی این است که ارزش‌محور باشد؛ بدین معنا که تحقیق و تحلیل در راستای هدایت زندگی اجتماعی به سمت ارزش‌های انسانی و معنوی انجام گیرد و هدف نهایی‌اش حاکمیت ارزش‌های معنوی الهی و گسترش اخلاق باشد.



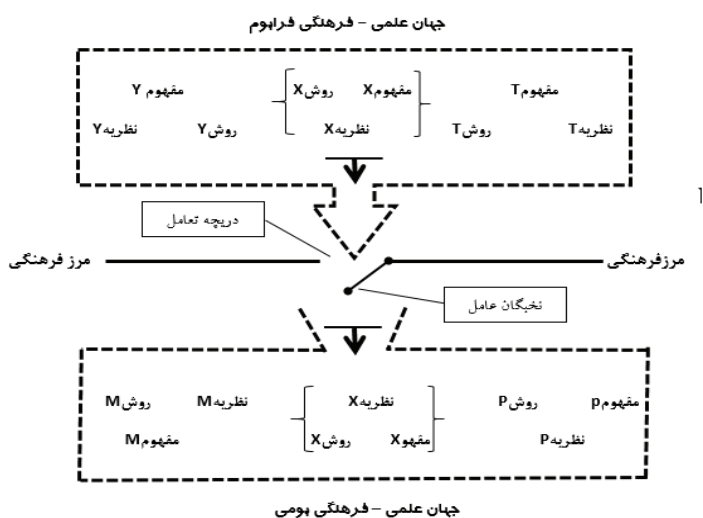
پنج شاخص یادشده، علاوه بر اینکه مستند به عرف نظام پژوهشی حوزه است، از تحلیل مفهومی ترکیب «اندیشه اجتماعی حوزوی» نیز قابل استنباط است. ویژگی نخست، وجه امتیاز اندیشه اجتماعی از دیگر برداشتهای علمی است. کمترین انتظار از حوزوی بودن تفکر، به کارگیری ادبیات آن سامان (ویژگی سوم) و اهتمام قلم به دستان آن دیار (ویژگی دوم) است. ویژگی سوم نیز به این دلیل صلاحیت ذکر دارد که کلان طرحهای علمی نهادهای حوزوی که به غیرحوزویان سپرده می‌شوند، از این باب که موضوع و کلیات طرحهای پژوهشی در نهاد حوزوی مصوب شده‌اند، جزو اندیشه حوزه به شمار می‌روند. شاخص پنجم برای جلوگیری از ورود نگرش‌های سکولار به گفتمان حوزوی لازم است.

۳. انگاره پژوهی حوزوی در قاب جامعه‌شناسی معرفت (چارچوب نظری)

مهم‌ترین پرسش در باب انگاره پژوهی حوزوی این است که خاستگاه این رویکرد چیست؟ آیا ریشه مفهومی و ظرفیت‌های روش‌شناختی آن ناشی از سنت‌های تحقیقی دیرین حوزوی است یا از مکاتب، نظام معنایی و زیست‌جهان علمی دیگر وارد ادبیات حوزه شده است. اگر فرض دوم مقرون به صواب باشد، پرسش جدی بعدی این خواهد بود که چگونه این نگرش و ساختار مفهومی آن وارد گفتمان حوزوی شده است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، بازخوانی تاریخی مفهوم انگاره اهمیت می‌یابد. از سال ۱۹۶۲، زمانی که تامس کوهن برای نخستین بار مفهوم «انگاره» را در ذیل نظریه انقلاب علمی و در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی مطرح ساخت، معاصرانش مانند مسترمن و پاتن و

بعدها نیومن به صورت گسترده، مدون و تعریف شده در مباحث فلسفه علم از آن استفاده کردند (نیومن، ۱۹۹۷، ص ۶۲-۶۳). کاربرد مفهوم انگاره در جامعه‌شناسی بیش از همه مرهون تلاش‌های جرج ریتزر^۱ است. پس از اینکه انگاره در حوزه فلسفه علم شهرتی به دست آورد و توجه دانشمندان بسیاری را به خود جلب کرد، نظریه‌پردازان علوم مختلف از جمله روان‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی در صدد برآمدند تا از ظرفیت‌های نظری این مفهوم بهره ببرند و بر همین اساس نخست فریدرکس با مفهوم «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» و سپس جرج ریتزر با مفهوم «فرانظریه» در سنخ‌بندی نظریه‌های جامعه‌شناسی از مفهوم انگاره استفاده کردند و شاکله نظریه تلفیقی خود را در تدوین نظریه جامع جامعه‌شناسی، بر مفهوم انگاره استوار ساختند (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰، ص ۷۵۵).

در ادبیات حوزوی کاربرد انگاره قرین است با ورود مباحث فلسفه علم، جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی معرفت. متفکران حوزوی هم در بازخوانی انتقادی نظریه‌های غربی و هم در مشروعیت بخشیدن به نظریه‌های اجتماعی تولیدی و یا منبعث از مبادی نظری خود، به این مفهوم پناه بردند. یقیناً ورود مفهوم انگاره در محیط آکادمیک حوزوی بدون حساب و کتاب و عاری از زیرساخت‌های نظری و مفهومی نیست. فراگیری این مفهوم در حوزه از دو عنصر اساسی متأثر است: ۱. زیرساخت‌های مفهومی و نظری؛ ۲. نخبگانی که در چهره‌های تعامل فرهنگی و نظری میان نظام معنایی حوزوی و نظام معنایی غیرحوزوی به‌ویژه اندیشه‌های غرب را کنترل و مدیریت می‌کردند. روی هم رفته نحوه ورود مفهوم انگاره در ادبیات علمی حوزوی و تحقیقات و پروژه‌های تحقیقی حوزوی تابع چارچوب ذیل خواهد بود.



1. George Ritzer

- بنا بر چارچوب فوق، مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های تحلیل از یک محیط علمی و فرهنگی به محیط علمی و فرهنگی دیگر با سازوکارهای خاصی وارد می‌شود. مهم‌ترین عناصر عبارت‌اند از:
۱. زمینه‌های درونی یک محیط علمی برای پذیرش سازه‌های نظری و مفهومی گفتمان حاکم بر محیط علمی دیگر؛
 ۲. عوامل انسانی تأثیرگذار در تعامل گفتمانی؛
 ۳. روزه‌های تعامل میان دو گفتمان متفاوت.

۴. انگاره‌پژوهی در فرآورده‌های علمی فراپوم

چنان‌که یادآوری شد، انگاره‌پژوهی صرفاً دایرمدار مفهوم انگاره نیست، بلکه مربوط به ایده دخالت پیش‌فرض‌ها و مبانی در نظریه است. به همین دلیل، تبار مطالعات انگاره‌ای فقط به کوهن و ریتزر و نیومن بازمی‌گردد، بلکه آرتور برت^۱، جفری الکساندر^۲ و اچ. ترنر^۳ نیز در گسترش مطالعات انگاره‌ای در جامعه‌شناسی سهم دارند.

مفهوم پرکاربرد «پارادایم» با ورود به فضای تحقیقاتی مقبولیت عام یافت. کوهن با طرح ایده پارادایم به معنای امری مشتمل بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربردی که مورد قبول اعضای جامعه علمی خاص باشد (چالمرز، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸)، فرضیه غالب نظریه علمی مبنی بر انباشتی بودن علم را ناصواب شمرد و نظریه انقلاب علمی را مطرح کرد. نظریه انقلاب علمی مدعی است که علم عادی و بهنجار از سوی دانشمندان به منظور تحلیل پدیده‌های پیرامون، تا وقتی به کار گرفته می‌شود که قدرت تبیین‌کنندگی‌اش به چالش کشیده نشود. از همان لحظه که علم رایج نتواند پدیده‌ها را آن‌گونه که باید، تبیین کند، بحران علمی شکل گرفته، مشروعیت علم زیر سؤال می‌رود. بحران علمی با انقلاب علمی، یعنی با جای‌گزین شدن پارادایم جدید (علم بهنجار جدید) برطرف می‌شود (همان، ص ۱۰۸).

سیر مطالعات فلسفی علم در غرب نشان می‌دهد با اینکه مفهوم پارادایم بعدها به دانشنامه علم افزوده شد، اما رویکرد انگاره‌ای از قدیم مدنظر بوده است. برت در کتاب مبادی مابعدالطبیعه علوم جدید چرخش کامل نگرش به دانش از قرون‌وسطا تا رنسانس را متأثر از جهان‌بینی و مبانی حاکم در دو زمان دانسته و مبانی غیرعلمی (غیر تجربی) دخیل در تحقیقات علمی را در نظریه‌های

1. Arthur Burt
2. Jeffrey Alexander
3. Turner

اندیشمندان بزرگی همچون کپرنیک^۱، گالیله، کپلر^۲ و نیوتن برشمرده است. او به مبادی ای توجه نشان می‌دهد که هم در حدوث علم و هم در بقای آن نقش داشته‌اند. بنا بر ادعای برت، در عین سرشار بودن تحقیقات از مبادی نظری، ممکن است محقق از بسیاری از آنها غافل، و از تأثیرات آنها بی‌خبر باشد (برت، ۱۳۶۹). برت هرچند مبادی علوم جدید را به منظور توجه دادن طرف‌داران بی‌چون‌وچرای علم به دخالت مفروضات غیرعلمی در علم و شکستن بُت تحقیق‌پذیری علم به نگارش درآورد، اما این ایده که هر نظریه‌ای ناخواسته از مفروضات و مبانی خاصی تأثیر می‌پذیرد، ایده‌ای است که رضایت خاطر طرف‌داران تکوین نظریه‌های علمی بومی را فراهم می‌کرد.

جفری الکساندر و ترنر نیز ایده دخالت مفروضات در نظریه را در فضای نظریه‌های اجتماعی بازتاب دادند. الکساندر محتوای تفکر علمی را در پیوستاری به تصویر می‌کشد که «فضای مابعدالطبیعی» نظیر پیش‌فرض‌ها، الگوها و مفاهیم اساسی را در یک طیف و «فضای تجربی» نظیر مشاهدات، مفروضات روش‌شناختی و همبستگی‌ها را در طیف دیگر قرار می‌دهد (کالوین،^۳ ۱۳۷۷، ص ۴۴). ترنر، با همین رویکرد بحث فرانظریه را در نظریه‌های جامعه‌شناسی طرح می‌کند و میان دو سطح فرانظری تمایز قائل می‌شود: فرانظریه‌ای که در جست‌وجوی پایه‌گذاری پیش‌نیازهای نظریه‌سازی است و فرانظریه‌ای که نظریه‌های ساخته و پرداخته شده را بررسی می‌کند. او استدلال می‌کند که برخلاف دیگر علوم که بحث فرانظری آنها پس از ساخته و پرداخته شدن نظریه‌ها مطرح می‌شود، در نگرش جامعه‌شناختی، تا مسائل بنیادی‌تر معرفت‌شناسی و فلسفی حل نگردد، هیچ نظریه‌ای ساخته و پرداخته نمی‌شود (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰، ص ۶۲۶).

جرج ریتزر نیز متأثر از کوهن و رابرت فریدریکس، ایده بازکاوی زیرساخت‌های نظری جامعه‌شناسی را مطرح ساخت. او مفهوم پارادایم را از کوهن وام می‌گیرد و ایده «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» را مهمان اندیشه فریدریکس می‌شود (ریتزر و رایین، ۲۰۱۱، ص ۳۹۵، ۴۳۷). ریتزر با این ذهنیت که فرانظریه بر دو یا چند نظریه اشراف دارد و منطبق نظریه‌ها را بررسی می‌کند و نسبت به مفهوم پارادایم، گستره موضوعی سبک‌تری دارد (همان، ص ۳۹۴)، فرانظریه را «مطالعه بازاندیشانه ساختار اساسی جامعه‌شناسی در کل و همچنین مطالعه ساختار اجزای گوناگون مانند حوزه‌ها، مفاهیم، روش‌ها، داده‌ها و نظریه‌ها» می‌داند (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰، ص ۷۴۴).

1. Kopernik
2. Kepler
3. Calvin

قطار مطالعات انگاره‌ای در غرب به موارد پیش گفته ختم نمی‌شود، بلکه بررسی علم و تحول علمی در افق پارادایم‌ها در رشته‌های علمی مختلف مطرح می‌گردد و محققان علوم را به تکاپو وامی‌دارد تا نظریه‌های علمی قلمرو تخصصی خود را پارادایمی تحلیل کنند. آن‌گونه که ریتزر گزارش کرده است، بیشتر علوم کم‌وبیش به این سمت و سو هدایت شدند. در فلسفه، رادنتیزکی (۱۹۷۳)، در روان‌شناسی، جرجن (۱۹۷۳ و ۱۹۶۸) و اشمیت (۱۹۸۴)، در علوم سیاسی، کانولی (۱۹۷۳)، در تاریخ، وایت (۱۹۷۳)، در زبان‌شناسی، سیرل (۱۹۷۲)، در اقتصاد، استنفیلد (۱۹۷۴) و سرانجام در جامعه‌شناسی رابرت فریدریکس (۱۹۷۰) به فراتحلیل رشته‌های تخصصی خود پرداختند (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰، ص ۷۴۴). دامنه فراتحلیل اجتماعی به صورت‌های مختلفی بروز و ظهور یافته است. برخی به «فراتحلیل داده‌ها»، برخی به مطالعه «فراروش»، تعدادی به «فراتحلیل مفاهیم» و عده‌ای نیز به «فرانظریه» روی آورده‌اند. نقطه مشترک تمام تلاش‌های یادشده، نگاه «فراجامه‌شناسی» به جامعه‌شناسی است. اثر مهم رابرت فریدریکس با عنوان جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی نگاه پارادایمی کوهن را وارد ادبیات جامعه‌شناسی کرد.

تمام اندیشه‌ها، رویکردها و آثار یادشده این گمانه را تقویت می‌کردند که هر نظریه و یا هر علمی ریشه در مبانی و مبادی و پیش‌فرض‌ها و زمینه‌های معرفتی و غیرمعرفتی دارد. فهم نظریه بدون توجه به مبانی و مبادی و پیش‌فرض‌ها و زمینه‌ها غیرممکن، و تدوین نظریه بدون پشتوانه‌های فوق، غیرعملی است.

۵. بازخوانی و بازتولید انگاره‌پژوهی در پژوهش‌های حوزوی

انگاره‌پژوهی در میان حوزویان عمر چندانی ندارد و تقریباً با ورود علوم انسانی در ایران قرین است. هرچند بنیادهای مطالعات پارادایمی در اندیشه‌های فلسفی و منطقی کلاسیک حوزه وجود دارد، مع الوصف، پس از انقلاب اسلامی ایران، آن هم با ورود حوزویان در محافل دانشگاهی و پژوهش‌های جامعه‌شناختی، روش‌شناسی انگاره‌محور باب شد و در فرایند زمانی کمتر از دو دهه به گفتمان غالب حوزویان مبدل گشت. نخستین بازخورد مبنایگرایانه حوزوی سلسله مقالات پی‌درپی «مبانی جامعه‌شناسی دین» در سال ۱۳۶۶ حول نظریه‌های جامعه‌شناختی دین است. این مقالات که در مجله نور علم، نشریه رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به انتشار رسیده است، مبانی نظریه‌های اجتماعی دین را نقادی می‌کند. نگارنده این مقالات، نظریه‌های جامعه‌شناسی راجع به خاستگاه دین را که با نگرش‌های مذهبی و بومی همسو و همساز نیستند، به مبادی نظری دخیل در تفکر نظریه‌پردازان دین ارجاع می‌دهد و از همین منظر، نظریه اسلامی را در باب دین

صورت‌بندی می‌کند (رجبی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۳؛ همو، ۱۳۶۷، ص ۱۱۰).

در سال ۱۳۷۰ مقالاتی با عناوین «تشریح مبانی نظریه‌های علمی و تحقیقی» و «نقد مبانی نظریه‌های علمی» در شماره‌های ۳۸ و ۳۹ کیهان اندیشه به نشر می‌رسد. در این مقالات هیچ نامی از پارادایم برده نمی‌شود، ولی شیوه بررسی، بیش از هر چیز پارادایم‌کاوانه است. در این مقالات مفروضات فلسفی و متافیزیکی نگرش کانتی، تحقیق‌پذیری حلقه وین و ابطال‌گرایی پوپر در مقاله اول شرح داده شده، در مقاله دوم نقد و ارزیابی می‌شود (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۰، ص ۶۲-۷۶؛ عابدی شاهرودی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷-۱۲۷). در سال ۱۳۷۶ مقاله «فلسفه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی معرفت» ورود ملموس‌تری به رویکرد انگاره‌ای داشته است. در این مقاله مفهوم پارادایمیک ریتزر و فریدریکس، یعنی «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» رسماً به کار گرفته و ظرفیت این حوزه پژوهشی در بازخوانی ثانوی جامعه‌شناسی یادآوری می‌شود. از نظر نگارنده مقاله مزبور، «فلسفه جامعه‌شناسی» و «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» دو بال مهم در بازاندیشی جامعه‌شناسی هستند. گرایش نخست به روابط منطقی جامعه‌شناسی با حوزه‌های معرفتی دیگر نظر می‌افکند و گرایش دوم انگیزه‌ها، شرایط، عوامل اجتماعی، نیازها و ضرورت‌هایی تأثیرگذار بر تکوین، توسعه و بسط دانش اجتماعی را بررسی می‌کند (پارسانیا، ۱۳۷۶، ص ۷۰-۷۹).

با آغاز دهه هشتاد، خود مفهوم پارادایم رسماً ادبیات حوزوی را درگیر می‌کند. رفته رفته تعداد آثار با محوریت پارادایم، یا در چارچوب پارادایمی و همچنین با استفاده از نگاه پارادایمی به عنوان روش، افزایش یافت. «پارادایم‌های فقهی» (۱۳۸۲)، «نظریه‌سازی در علوم اجتماعی با تأکید بر نقش پیش‌فرض و پارادایم» (۱۳۸۲)، «بومی‌سازی جامعه‌شناسی» (۱۳۸۷)، «ماهیت‌شناسی پدیده‌های اجتماعی از منظر یک پارادایم تأسیسی» (۱۳۸۸)، «جامعه‌شناسی اسلامی؛ به سوی یک پارادایم» (۱۳۸۸)، «پارادایم اجتهادی دانش دینی‌پاد» (۱۳۹۰) و «علوم انسانی و پارادایم‌های مسلط» (۱۳۹۴) از جمله آثاری هستند که درباره پارادایم و مطالعات پارادایمی در مجموعه‌های پژوهشی حوزوی و با قلم حوزویان نگاشته شده‌اند.

۶. نحوه گسترش ایده‌های انگاره‌پژوهانه در محافل حوزوی

مهم‌ترین بحث در فراگیری انگاره‌پژوهی در تفکر اجتماعی حوزوی، نحوه ورود تلقی انگاره‌پژوهانه در محافل علمی حوزوی و تحقیقات اجتماعی حوزویان است. هر چه باشد، اندیشه‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها و چارچوب‌های علمی به صورت تصادفی و از سر بخت و اتفاق وارد قلمرو فرهنگی دیگر نمی‌شوند، بلکه بیش‌ازپیش از قواعد معرفتی و منطق فرهنگی پیروی می‌کنند. همان‌گونه

که یادآوری شد، انگاره و نگاه انگاره‌پژوهانه، زمینه‌های غربی و بسترهای بومی دارد. اصولاً خود پارادایم مفهومی غربی است که وارد اندیشه اسلامی و تفکر اجتماعی حوزوی شده است. سزاوار است بررسی شود که چگونه این مفهوم وارد محافل آکادمیک حوزوی شده و چه مؤلفه‌هایی آن را تسهیل ساخته است. در ادامه عناصری که این «مهاجرت مفهومی» را ممکن ساخته‌اند، به صورت مختصر مرور می‌شوند.

۱-۶. دریچه‌های تعامل فرهنگی

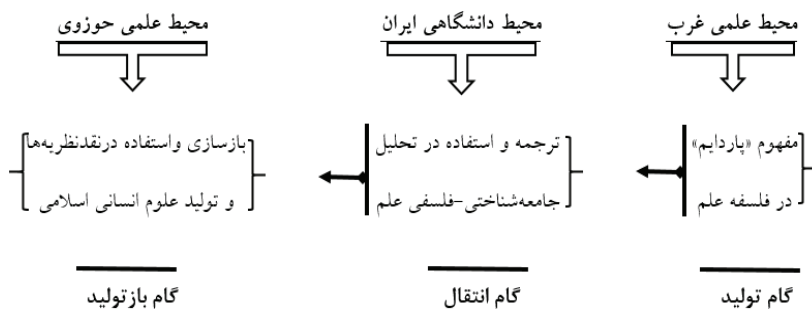
دیوارهای فرهنگی جوامع، امتداد بی‌انتها ندارند و در زمان‌ها و مکان‌ها و عناصری خاصی فرهنگ‌ها به هم می‌رسند و در بسترهای پیش‌آمده با هم دادوستد و تعامل می‌کنند. ریشه این تعامل چه نیازهای فرهنگی باشد، چه ساختار مشترک ذهنی و مغزی بشری و چه استعمار و استثمار فرهنگی، در هر صورت تعامل امری تحقق‌یافته و آزموده‌شده است. عناصر زمانی، مکانی و فرهنگی‌ای که فرهنگ‌ها و جوامع را به هم پیوند می‌دهند، «دریچه‌های تعامل» نامیده می‌شوند. در دسترس‌ترین دریچه تعامل، نظریه‌های علمی و رویکردهای نظری تبیین جهان و اجتماع است. انسان‌ها دوست دارند جهان طبیعی را تحت کنترل داشته باشند و جهان اجتماعی را مدیریت کنند و همین امر سبب می‌شود از تجربیات و نظریه‌های افراد و محافل علمی دیگر استفاده کنند و همین امر است برای تعامل و ارتباط میان فرهنگی. انگاره‌پژوهی حوزوی نیز از دریچه‌ای نظریه‌های علمی در حوزه نظریه‌های اجتماعی با زیست‌جهان علمی و فرهنگی غرب ارتباط یافته و پژوهشگران را از نظام مفهومی علوم غرب ناگزیر ساخته است. نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که حوزه به صورت مستقیم با نظام‌های علمی فرابوم ارتباط نداشته، بلکه از طریق ادبیات دانشگاهی بومی به صورت غیرمستقیم در جریان مطالعات انگاره‌ای قرار گرفته و آن‌گاه آن را پرورش داده و بازسازی کرده است.

۱-۱-۶. تعامل علمی حوزه و دانشگاه

آغاز انگاره‌پژوهی در محافل حوزوی به گفت‌وگوهای مشترک و همسوی محققان حوزه و دانشگاه بازمی‌گردد. با نگاهی منصفانه، دانشگاهیان، در آشنایی با مفهوم انگاره و تحقیقات انگاره‌ای بر حوزویان مقدم‌اند؛ اما حوزویان در عمق بخشیدن و بازسازی انگاره‌پژوهی به مثابه روش‌شناسی علوم اجتماعی، حائز اهمیت‌ترند. نخستین اثر در باب «انگاره»، مقاله «پارادایم و جامعه‌شناسی» در سال ۱۳۷۲ است. نویسنده که خود را به ریتزر (یکی از پیشگامان طرح پارادایم در جامعه‌شناسی)

منتسب می‌داند،^۳ پیشینه پارادایم در علم و جامعه‌شناسی را بررسی و در نهایت میان تلقی ریتزر و کوهن مقایسه کرده و دستاوردهای پارادایم در جامعه‌شناسی را برشمرده است. او مهم‌ترین دستاورد کاربرد پارادایم در جامعه‌شناسی را مطالعه نظام‌مند جامعه‌شناسی، بحث رابطه نظریه‌ها، بررسی رابطه نظریه و روش، ادغام نظریه‌ها و تولید نظریه جدید در حاشیه تلفیق نظریه‌ها ذکر می‌کند (آزاد ارمکی، ۱۳۷۲، ص ۲۹-۵۲). دو سال بعد کتاب‌های بنیان‌های جامعه‌شناسی و نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر به ترتیب به قلم تقی آزاد ارمکی و محسن ثلاثی به فارسی برگردانده شد. در هر دو کتاب بحث فرآنظریه و پارادایم‌های سه‌گانه «واقعیت»، «تعریف» و «رفتار» در جامعه‌شناسی، به طور مبسوط مطرح شده است. کتاب دوم به اندازه‌ای اهمیت یافته است که سال‌هاست جزو منابع آزمون سه دوره کارشناسی، ارشد و دکتری علوم اجتماعی معرفی می‌شود. حوزویان از آن حیث که دغدغه پالایش علوم انسانی را داشتند، با مراجعه به آثار ترجمه‌شده، گفت‌وگوها و نشست‌های علمی به مفهوم انگاره هدایت شدند. نخستین مقاله که محمود رجبی آن را در سال ۱۳۶۶ نگاشته است، با گفت‌وگوهای اساتید حوزه و دانشگاه در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه^۴ که به منظور اسلامی کردن علوم تشکیل شده بود، هم‌زمان بوده است. حمید پارسانیا مفهوم «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» را دو سال پس از انتشار کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر ریتزر به کار برد که خود نشان دهنده آشنایی با این مفهوم در خلال تدریس و مطالعه کتاب یادشده است.

بنابراین در انگاره‌پژوهی میان حلقه‌های برون‌فرهنگی (محیط علمی غرب) و حلقه‌های حوزوی، باید معبر واسطی را به نام دانشگاهیان و ادبیات دانشگاهی در نظر گرفت. نقش محیط دانشگاهی در گسترش انگاره‌پژوهی در تحقیقات حوزوی، صرفاً انتقال مفاهیم و مباحث انگاره‌ای غرب بوده است. مراکز پژوهشی حوزوی پس از دریافت مباحث به پالایش و بازسازی و بازتولید آن سازگار با اندیشه اسلامی همت گماردند.



گام‌های گسترش مطالعات انگاره‌ای

۶-۱-۲. تأسیس مراکز تخصصی علوم انسانی در حوزه

ارتباط حوزه با محتویات فرهنگی غیرحوزوی، به‌ویژه مفاهیم و نظریه‌های غربی از طریق رشته‌های تخصصی علوم انسانی نیز برقرار شده است. از آنجاکه رسالت تولید علم سازگار با فرهنگ دینی به دوش پژوهشگران و نظریه‌پردازان گذاشته شده و حوزویان، مرجع نظریه‌پردازی در حوزه‌های مذکور به‌شمار می‌رفتند، نهادهای حوزوی در صدد برآمدند تا در کنار نظام سنتی حوزوی، نظام جدید و تخصصی را ترویج کنند و به تربیت متخصصان علوم اسلامی بپردازند. بنا بر گزارش‌ها تا سال ۱۳۹۲ بیش از ۲۳ مرکز تخصصی حوزوی راه‌اندازی شده و در رشته‌های مختلف علوم انسانی در سه سطح کارشناسی، ارشد و دکتری، دانشجو تربیت شده است (<http://rm.isca.ac.ir>). دانشگاه معارف، دانشگاه مفید، دانشگاه باقرالعلوم، مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دانشگاه ادیان و مذاهب و دانشکده صدا و سیما از جمله این مراکزند.

نقش مراکز تخصصی علوم انسانی حوزوی در گسترش انگاره‌پژوهی به این مسئله بازمی‌گردد که اغلب مراکز تخصصی حوزوی بازخوانی مبانی نظریه‌های غربی و تولید نظریه‌های اسلامی را در سایه مبانی اسلامی، جزو اهداف اساسی خود برشمرده‌اند (همان). روشن است که فهم نظریه‌های غربی و مبانی نظری آنها به طلاب علوم دینی کمک کرده است که با پارادایم‌های علوم اجتماعی، جامعه‌شناختی، مدیریتی و تربیتی آشنایی یابند. لذا یکی از درجه‌های تعامل فرهنگی حوزه با نظام علمی غربی مدرن، گرایش‌های تخصصی علوم انسانی در حوزه است. برداشت غالب در میان حوزویان این است که مطالعات انگاره‌ای هم در فهم و نقد نظریه‌های بیگانه و هم در تولید و بازسازی نظریه‌های بومی، چراغ راه آنان خواهد بود.

۶-۲. ظرفیت‌های معرفتی بومی

همان‌گونه که در چارچوب نظری توضیح داده شد، نظریه‌ها، مفاهیم و روش‌هایی بخت ورود به فرهنگ دیگر را دارند که از ظرفیت‌های فرهنگی برخوردار باشند. اندیشه‌هایی که اختلاف صد درصد دارند هیچ‌گاه فرصت ورود نمی‌یابند، مگر اینکه دخالت‌های انتقادی محققان، یکی از دو فرهنگ را مجاب کند که بر محور اختلاف، مواجهه با زندیشانه و انتقادی داشته باشند. در این صورت ارتباط فقط در حیطه نقد باقی می‌ماند و انگیزه استفاده و کاربرد در طرفین وجود نخواهد داشت.

ظرفیت‌های فرهنگی که انگاره‌پژوهی را تسهیل کرده است، همان مباحث فلسفی کلاسیک و همه‌پذیر اسلامی است. اندیشه اصول موضوعه (مفروضات مورد قبول دو طرف تعامل و گفت‌وگو)

و مصادرات (مفروضات مورد قبول یک طرف و استفاده جدلی طرف دیگر) و همچنین مبنای معرفت‌شناختی است که به محققان حوزوی کمک کرده تا در نقد نظریه‌های غربی و نیز تدوین نظریه جدید به زیرساخت‌های متافیزیکی تکیه کنند. به نظر می‌رسد مفهوم انگاره (پارادایم) به این دلیل مقبول حوزویان افتاد که مدعیات فلسفی آنان را در باب مبادی علم و مبنای معرفت‌شناختی تأیید می‌کرد و تلاش آنان را در تدوین نظریه جدید، به‌ویژه با رویکرد اسلامی و ارزشی به رسمیت می‌شناخت. ایده پارادایم به خودی خود تکثر علمی و نظری را تبلیغ می‌کند و نظریه‌ها و علوم و گرایش‌های موازی را موجه می‌شناسد. همین مسئله به مذاق حوزویان خوش آمده و به آنان انگیزه داده است تا تحقیقات خود را بر محور مبانی و مبادی نظریه‌ها سامان دهند و نظام مفهومی و نظری خود را در عرض نظریه‌ها و نظام مفهومی غربی به صورت یک پارادایم مستقل مطرح سازند.

۶-۲-۱. منطق کلاسیک: مبادی علم

یکی از پشتوانه‌های معرفتی انگاره پژوهی در نگرش‌های حوزوی، بحث مبادی علم در منطق کلاسیک است. در بحث مبادی علم از دخالت اصول موضوعه و مصادرات در شکل‌گیری علم و فرایند تعلیم سخن به میان آمده است. اصول موضوعه و مصادرات به اصول و پیش‌فرض‌هایی اشاره دارد که خواسته یا ناخواسته فرایند انتقال دانش را پوشش می‌دهند. مفروضاتی که در شکل‌گیری علم اثرگذارند، به دو دسته اصول موضوعه و مصادرات تقسیم می‌شوند. اگر پیش‌فرضی مورد قبول محقق و طالب معرفت باشد، اصل موضوعه، و اگر مورد قبول نباشد، بلکه محقق از سر اجبار محیط بدان‌گردن نهد، مصادره خوانده می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۴۲؛ ابن‌سینا، ۱۳۳۶، ص ۱۱۰؛ طوسی، ۱۳۲۶، ص ۳۴۴). بحث اصول موضوعه و مصادرات از جهاتی انگاره پژوهی را حمایت می‌کرد؛ زیرا مبادی و مبانی نظریه‌ها همان اصول مفروضاتی هستند که در باب هستی، انسان، معرفت و روش‌سنج‌بندی می‌شوند. در علوم انسانی اسلامی به عنوان پارادایم جدید و موازی با علوم انسانی غربی، اصالت علم به پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه پارادایمی و جهان‌بینی اسلامی است (ایمان و ساداتی، ۱۳۹۲، ص ۵۰۵). بنابراین بحث مبادی علم در منطق یکی از بسترهای زمینه‌ای مطالعات انگاره‌ای در تحقیقات حوزوی به شمار می‌رود.

۶-۲-۲. فلسفه کلاسیک: مبنای معرفت‌شناختی

مبنای معرفت‌شناختی یکی از گرایش‌های پرتطرف‌دار در فلسفه اسلامی است. مبنای معرفت‌شناختی از این ایده حمایت می‌کند که معرفت علمی و غیرعلمی بشر در صورتی موجه و معتبر است که به

یک تکیه‌گاه یقینی و خدشه‌ناپذیر بازگردد. فلاسفه اسلامی بر نقش بی‌بدیل مبنایگرو در دست‌وپا کردن تکیه‌گاه متقن برای علم و نظریه‌های علمی تأکید کرده‌اند (حسین‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۳۲۰-۳۲۵). آنچه از این بحث، انگاره‌پژوهی را تسهیل کرده، مسبوق بودن نظریه‌ها به مفروضات و مبانی متافیزیکی است. فیلسوفان اسلامی بر این بوده‌اند که تمام گزاره‌های معرفتی بشر (اعم از گزاره‌های علمی، ریاضی، فلسفی و منطقی) به اصول کلی و مبادی نظری و مبانی مسلم و قابل قبول ارجاع می‌یابند. نظریه‌های علمی چه در حوزه علوم طبیعی و چه در حوزه علوم اجتماعی، ناگزیر از توجه به مبادی، پیش‌فرض‌های و کلیات فرهنگی مسلم هستند. نظریه‌ها در مرحله تکوین و تدوین از معبر اصول بدیهی و مفروضات مسلم عبور می‌کنند. در پژوهش‌های حوزوی ارجاع به مبادی معتبر یکی از مستندهای مهم نقد نظریه‌های غربی و تولید نظریه‌های بومی بوده است.

۳-۶. نخبگان عامل

عنصر کلیدی دیگر در ارتباط میان فرهنگی، نخبگان علمی هستند. نخبگان زمینه ورود مفاهیم و نظریه‌ها را فراهم، و آنها را در قلمرو فراپوم شناسایی و وارد قلمرو بومی می‌کنند. اندیشه دخالت نخبگان در تحقق علم و نظریه‌های علمی، به جامعه‌شناسی معرفت شلر بازمی‌گردد؛ جایی که او تلاش داشت میان قلمرو معنوی و قلمرو عینی ارتباط برقرار کند. او عنصر نخبگان را وارد نظریه خود ساخت و به آنان صلاحیت داد تا در چیدن ایده‌های معنوی فراواقعیت و آوردن آنها در قلمرو عینی و واقعیت سهم داشته باشند (علیزاده، ۱۳۷۶، ص ۴۸-۴۹). نگرش شلر درباره نقش نخبگان کلیدی و در تحلیل مسئله ما (نحوه ورود مفاهیم علمی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر) کاملاً بجاست؛ زیرا مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های علمی با ادبیات، مفاهیم و فرهنگ عمومی وارد فرهنگ دیگر نمی‌شوند. تحقق این هدف، بیش از هر چیزی نیازمند ادبیات علمی شخصیت‌های ورزیده و اصحاب فن و نیز آشنا با ادبیات مفهومی است. در فضای علمی حوزوی این بار بیشتر به دوش نخبگانی بود که در ضمن تخصص حوزوی، در یکی از رشته‌های علوم انسانی غربی تحصیل کرده بودند. این نخبگان، سهمی فراموش‌نشده‌ی در وارد کردن ادبیات مفهومی علمی در فضای اسلامی داشتند و تدوین نظریه‌های علمی و اجتماعی با رویکرد اسلامی نیز فقط از عهده اینان برمی‌آمد. آنان که تخصص حوزوی ندارند، اگر نظریه‌ای را در حوزه علوم اجتماعی تکون ببخشند، بی‌درنگ چنین نظریه‌ای بیش از اینکه اسلامی کردن علوم باشد، علمی کردن اسلام خواهد بود. شاهد چنین ادعایی، آثار بسیاری است درباره نتایج علمی (تجربی) آیات قرآن و روایات معصومین: که بعضاً بسیار مضحک و سطحی هستند. کسانی که تخصص حوزوی دارند و تخصص علمی ندارند

نیز اگر تلاشی در فهم نظریه‌های متداول علوم انسانی بکنند، نتیجه تلاششان چیزی جز تحمیل ایدئولوژیکی نگرش متافیزیکی در حوزه علوم طبیعی و انسانی نخواهد بود. در این میان نقش نخبگانی که تخصص دوگانه دارند، حیاتی خواهد بود.

در بحث انگاره‌پژوهی نیز نخبگان حوزوی که هم زمینه‌های قوی حوزوی دارند و هم دانش دانشگاهی وافی، نقش کلیدی داشته‌اند. مرور ادبیات حوزوی که با رویکرد انگاره‌پژوهی نگاشته شده است، نشان از این دارد که اغلب نویسندگان، بی‌طرفانه در صدد اصلاح، تهذیب و پیرایش علوم انسانی از کژتابی‌های معرفت‌شناختی متدولوژیکی بوده‌اند. برخورد آنان با نظریه‌های علمی نه از سر تعصب، بلکه از سر دلسوزی و با انگیزه تقویت بنیادهای فلسفی علوم انسانی بوده است. نخبگان متخصص حوزوی با دو الگوی ۱. نقد نظریه‌های برون‌حوزوی و ۲. تولید نظریه‌های دینی و درون‌حوزوی به تسهیل انگاره‌پژوهی مدد رسانده‌اند.

۶-۳-۱. نخبگان، ظهور نقادانه

نخستین فعالیت حوزوی نخبگان حوزوی که بازتاب انگاره‌پژوهانه داشت، واکنش‌های انتقادی بود. از همان اوان ورود علوم انسانی در فضای دانشگاهی ایران، حوزویان نسبت به بهداشت، سلامت و ابعاد هنجاری آن ظنین بودند. همه به کلیت این قضیه اتفاق داشتند که علوم انسانی آن‌گونه که در غرب تولید شده و با محتویات فرهنگی‌ای که با خود به همراه آورده است، با فرهنگ مصرف علمی جامعه ایران همخوان و همسو نیست. باید دری گشوده می‌شد و فضایی پدید می‌آمد که در آن علوم انسانی غربال شوند و پس از تصفیه و پالایش، در اختیار مصرف‌کنندگان علمی و سیاست‌گذاران فرهنگی قرار گیرند. نخستین واکنش انتقادی، نشانه رفتن انگشت اتهام به مبانی نظریه و مفروضات پارادایمی نظریه‌ها بود. اهمیت این امر تا جایی بود که مراکز تخصصی حوزوی بسیاری از پایان‌نامه‌های ارشد و دکتری خود را به همین سمت سوق دادند. پایان‌نامه‌ها اغلب مبانی نظری را مطمح نظر قرار داده و مبانی معرفتی اندیشه‌های مختلف را به بحث نشسته‌اند.

پایان‌نامه‌های^۵ بررسی انتقادی تبیین جامعه‌شناختی نظام خلافت از منظر ابن خلدون (عباسپور، ۱۳۹۵، مؤسسه امام خمینی علیه‌السلام)، بررسی انتقادی نظریه علوم انسانی و یلهلم دیلتای از منظر حکمت صدرایی (جعفرزاده، ۱۳۹۲، دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام)، بررسی انتقادی مبانی جامعه‌شناسان در مطالعه دین (کوشا، ۱۳۹۲، مؤسسه امام خمینی علیه‌السلام)، بررسی انتقادی مکتب تضاد از منظر حکمت صدرایی (کریمی، ۱۳۸۹، دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام)، مبانی معرفت‌شناسی پوزیتویسم (فاضلی، ۱۳۸۷، جامعه‌المصطفی علیه‌السلام)، مبانی کلامی-فلسفی جامعه‌شناسی اسلامی»

(داوودپور، ۱۳۸۸، مرکز مدیریت حوزه علمیه) و مبانی علم دینی از منظر شهید استاد مطهری (گنجی، ۱۳۹۳، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه) نمونه‌هایی هستند از چرخش تحقیق حوزوی به سمت مبناکاوی نظری. بیت‌الغزل رساله‌ها این است که معیار رد و تأیید اندیشه‌های مختلف، کفایت نظری مبانی و مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی آنهاست. نظریه‌هایی که بر مبادی متزلزل و ناپایا استوار باشند قطعاً صلاحیت راهبردی و کاربردی خود را نیز از دست خواهند داد.

۶-۳-۲. نخبگان، حضور خلاقانه

دومین الگوی فعالیت حوزوی که به گسترش انگاره‌پژوهی انجامیده، گرایش به تولید نظریه‌های اسلامی و بومی در رشته‌های مربوط به علوم انسانی است. محققان و نخبگان طلبه این دغدغه همیشگی را به دوش می‌کشیده‌اند که برای مدیریت علمی صحیح جوامع اسلامی، تنها نقد و پالایش نظریه‌ها، گرایش‌ها و مکاتب علوم انسانی کافی نیست، بلکه موفقیت در راستای این هدف مهم، نیازمند تولید نظریه‌های بومی و سازگار با مبانی اسلامی و فرهنگی است. نظریه «پاد»، «روش‌شناسی بنیادین»، «تحول در علوم انسانی» و «علم دینی» در همین راستا سامان گرفته‌اند. «پاد» (پارادایم اجتهادی دانش دینی)^۶ بر این است که با تکیه بر زیرساخت‌های اجتهاد در فضای حوزوی و با استفاده از روش‌شناسی به‌کاررفته در فقه و اصول، می‌توان علوم انسانی را تبیین کرد. در این رهیافت زمینه‌ها و شرایط اولیه اجتهاد در علوم دینی برای مجتهد علوم انسانی شرط شده است. آشنایی با مبانی فلسفی علوم اسلامی، آشنایی با قواعد دستوری و لفظی ادبیات دینی، آشنایی با قواعد استنباط از منابع دینی، شناخت کافی از اصول حدیثی (علم شناخت گونه‌های حدیثی)، رجالی (علم شناخت گونه‌های ناقلان حدیث) و درایه‌ای (علم شناخت وضعیت‌های اعتبار و عدم اعتبار احادیث) و تسلط بر بنیادهای فلسفی روز، پیش‌نیازهای «پاد» شمرده شده است (علیپور و حسنی، ۱۳۹۰، ص ۵۲-۸۷).

روش‌شناسی بنیادین، بازخورد روش‌شناسانه و درجه دومی است که روش‌شناسی‌های علوم را که متأثر از دیدگاه‌های فلسفی و نگرش‌های معرفت‌شناختی مختلف هستند، بررسی می‌کند (پارسایان، ۱۳۹۰، ص ۷۰). روش‌شناسی بنیادین، مفروض می‌دارد که نظریه‌ها از بنیان‌های فلسفی وجودشناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و... هم در سطح ایجاد و تولید و هم در سطح فعالیت و کاربرد تأثیر می‌پذیرند (همان، ص ۷۲-۷۵).

نخبگان حوزه، در حیطه‌های بومی‌سازی علوم انسانی، اسلامی‌سازی علوم و تولید نظریه‌های

ناظر به علم دینی نظریه پردازی کرده‌اند. نظریه‌ها قریب به اتفاق، ماهیت انگاره‌پژوهانه دارند. در همایش «تحول در علوم انسانی» تأکید می‌شود که یکی از راه‌های اسلامی کردن علوم انسانی، هموار ساختن دیدگاه‌های توصیفی و تجویزی اسلام بر اساس جهان‌بینی اسلامی و نگرش اسلام درباره انسان، جامعه، تاریخ و جهان هستی است (مجموعه نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۷۸).

مجموع ادبیات تولیدشده در راستای اسلامی کردن علوم انسانی، با بررسی مبانی علوم انسانی متداول آغاز و با تدوین مبانی اسلامی علوم اسلامی ختم می‌گردد. دلیل این رویکرد روش‌شناختی هم چیزی نیست جز اتقان، اعتبار و استحکام محصولات نظری و روشی اسلامی-حوزوی. در هر صورت تولید نظریه، محققان حوزوی را به سمت مطالعات انگاره‌پژوهانه سوق داد و آنان را مجاب کرد که تولیدات را نه از سطح «نظریه‌های کاربردی»، بلکه در سطوح «نظریه‌های راهبردی» در دستور کار قرار دهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب یادشده به دست می‌آید که فراوانی تحقیقات حوزوی با رویکرد انگاره‌پژوهی، می‌طلبند که چگونگی فراگیری چنین تفکری تبیین شود. از مطالعات ضمنی پیداست که مفهوم «انگاره»، ریشه در ادبیات غرب دارد و نخستین بار در محافل علمی غربی سخن از پارادایم رفت و دخالت مفروضات در تکوین نظریه‌های علوم انسانی و علوم طبیعی توضیح داده شد. چگونگی ورود این رویکرد در فضای اندیشه اسلامی و به‌ویژه تفکر اجتماعی حوزوی، متأثر از سه عنصر کلیدی است: نخست زمینه‌های معرفتی در اندیشه اسلامی؛ نگره‌ای که دخالت پیش‌فرض‌واره‌ها را در فرایند تعلیم و انتقال دانش مطرح می‌کرد و در مقام توجیه نظریه‌های علمی مبانی یقینی را خاستگاه موجه مدعیات علمی می‌دانست؛ دوم دریچه‌های تعامل فرهنگی، که به تناسب بحث خود نظریه‌های علمی و رشته‌های علوم انسانی، به عنوان دریچه تعامل مطرح گشت؛ و سومین عنصر تأثیرگذار، نخبگانی هستند که دریچه‌ها را باز و بسته می‌کنند و یا به‌گزینش مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های همسو با نگرش، مفاهیم و نظریه‌های بومی همت می‌گمارند. در هر صورت انگاره‌پژوهی با سازوکارهای یادشده فراگیر شد و امروزه به ادبیات پرکاربرد در تحقیقات حوزوی مبدل شده است.

۱. ابن سینا (۱۳۳۶ق). الشفاء (المنطق). القاہرہ: المطبعہ الامیریہ.
۲. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۲). پارادایم و جامعہ‌شناسی، مطالعات جامعہ‌شناختی. ۶: ص ۲۹-۵۲.
۳. رمضان‌فراتی، محمدعلی (۱۳۷۹). بازسازی علوم انسانی از طریق بازسازی مبانی آن، مصباح. ۳۵: ص ۵-۱۴.
۴. برت، آروین آرتور (۱۳۶۹). مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. بستان نجفی، حسین (۱۳۸۸). جامعہ‌شناسی اسلامی؛ به سوی یک پارادایم، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی. ۶۱: ص ۷-۲۸.
۶. بستان نجفی، حسین (۱۳۹۵). سمینار نظریه‌سازی دینی. قم: موسسه امام خمینی.
۷. پارسانیا، حمید (۱۳۷۶). فلسفه علوم اجتماعی و جامعہ‌شناسی معرفت، ماهنامه معرفت. ۲۰: ص ۸۷-۱۱۶.
۸. پارسانیا، حمید (۱۳۹۰). روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی. قم: کتاب فردا.
۹. پوریانی، محمدحسین (۱۳۹۴). علوم انسانی و پارادایم‌های مسلط، فصلنامه علوم انسانی. ۳(۱۳).
۱۰. چالمرز، آلفرد (۱۳۸۲). چستی علم. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت. چاپ چهارم.
۱۱. حسنی، حمیدرضا و علی‌پور، مهدی (۱۳۸۹). درنگی در معناشناسی و ماهیت‌شناسی تحلیلی واژه «پارادایم»، روش‌شناسی علوم انسانی. ۶۳: ص ۷۷-۹۶.
۱۲. حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۳). مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت‌بشری، فضا و تصدیقات. قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۱۳. راسخ، کرامت‌الله (۱۳۹۱). فرهنگ جامع جامعہ‌شناسی و علوم انسانی. ج ۱. جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم. چاپ چهارم.
۱۴. رجبی، محمود (۱۳۶۶). مبانی جامعہ‌شناسی دین (۲)، مجله نور علم. ۲۴: ص ۱۲۱-۱۳۵.
۱۵. رجبی، محمود (۱۳۶۷). مبانی جامعہ‌شناسی دین (۳)، مجله نور علم. ۲۶: ص ۱۰۰-۱۱۱.
۱۶. رجبی، محمود و همکاران (۱۳۸۱). تاریخ تفکر اجتماعی. تهران-قم: سمت - پژوهشکده حوزه و دانشگاه. چاپ دوم.
۱۷. ریترز، جرج و گودمن، داگلاس جی (۱۳۹۰). نظریه‌های جامعہ‌شناسی مدرن. ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده. تهران: جامعہ‌شناسان.
۱۸. شریفی، احمدحسین (۱۳۹۳). مبانی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه.
۱۹. عابدی شاهرودی، علی (۱۳۷۰). نقد مبادی نظریه‌های علمی، مجله کیهان اندیشه. ۳۹: ص ۱۰۷-۱۲۷.
۲۰. عابدی شاهرودی، علی (۱۳۷۰). تشریح مبانی نظریه‌های علمی و تحقیقی، مجله کیهان اندیشه. ۳۸: ص ۶۲-۷۶.

۲۱. علی پور، مهدی و حسنی، حمیدرضا (۱۳۹۰). پارادایم اجتهادی دانش دینی (پاد). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ دوم.
۲۲. علیزاده، عبدالرضا (۱۳۷۶). نگاهی به جامعه‌شناسی معرفت ماکس شلر، فصلنامه حوزه و دانشگاه. ۱۱-۱۲: ص ۳۰-۵۳.
۲۳. الفارابی، ابونصر (۱۴۰۸ق). المنطقیات للفارابی. ج ۱. قم: المکتبه المرعشیه.
۲۴. کوهن، تامس (۱۳۹۲). ساختارهای انقلاب علمی. ترجمه عباس طاهری. تهران: قصه. چاپ سوم.
۲۵. گولد، جولوس و کولب ویلیام (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه مجموعه مترجمان. تهران: مازیار.
۲۶. لارسن، کالوین جی (۱۳۷۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی. ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سمت.
۲۷. مبلغی، احمد (۱۳۸۲). پارادایم‌های فقهی، مجله کاوشی نو در فقه اسلامی. ۳۷ و ۳۸: ص ۳-۲۴.
۲۸. مجموعه نویسندگان (۱۳۹۲). بومی‌سازی جامعه‌شناسی: مقاله «نظریه و فرهنگ». قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). آموزش فلسفه. ج ۱. تهران: نشر بین‌الملل (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی). چاپ چهارم.
۳۰. موالی، محمود (۱۳۸۱). فلسفه علم و متدلوژی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز. چاپ دوم.
۳۱. میرزایی، خلیل (۱۳۹۳). فرهنگ توصیفی علوم اجتماعی. تهران: فوران.
۳۲. طوسی، محمد بن محمد نصیرالدین (۱۳۲۶). اساس الاقتباس. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۳. نوروزی، محمدجواد (۱۳۸۲). نظریه‌سازی در علوم اجتماعی با تأکید بر نقش پیش‌فرض و پارادایم، ماهنامه معرفت. ۷۲: ص ۹۵-۱۰۰.
34. Neuman, W. Lawrence (1997). *Social research Methods*. Boston and London: Allyn & BAC.
35. Ritzer, George & Ryan, J. Michae (2011). *The Concise Encyclopedia of Sociology*. USA & UK: Wilay-Blakwell.
36. <http://rm.isca.ac.ir>

پی‌نوشت

۱. بحث‌های سوسور و بارت، قرابت بسیاری با مباحثی منطقی و اصولی دلالت دارند. بارت نظریه نشانه‌شناسی خود را بر مبنای «جانیشینی» و «همنشینی» مفاهیم تحلیل می‌کند و معنای الفاظ و مفاهیم را در نحوه کاربرد در نظام نشانه‌ها می‌جوید.
2. Common sense.
۳. تقی آزاد ارمکی از شاگردان جرج ریتزر، مبدع فرانظریه در جامعه‌شناسی است.
۴. در پی فراهم شدن زمینه‌های همکاری حوزه و دانشگاه پس از انقلاب فرهنگی در

دانشگاه‌ها، طرح دفتر همکاری حوزویان و دانشگاهیان در جلسات ۱۳۶۱ ستاد انقلاب فرهنگی تصویب شد و به تأیید حضرت امام علیه السلام رسید. «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» زیر نظر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در شهر قم، از اساتید خبره دانشگاهی و حوزوی از جمله دکتر سروش، اورعی، خانقاه، توسلی، ملکیان، رجبی، میرسپاه و اعرافی دعوت کرد و جلساتی برای بازسازی علوم انسانی تشکیل شد. پنج کارگروه روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، علوم تربیتی و اقتصاد زیر نظر آیت‌الله مصباح یزدی تحقیقاتی را سامان بخشیدند که نخستین اثر این مجموعه، با عنوان درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی منتشر شد.

۵. ذکر پایان‌نامه‌ها به معنای برشماری نویسندگان آنها (که اغلب دانشجویند) در زمره نخبگان حوزه نیست، بلکه طرح این بحث، بیشتر برای روشن ساختن گفتمانی است که در مراکز حوزوی رونق گرفته است و همچنین به اعتبار اساتیدی است که راهنما و مشاور پایان‌نامه‌ها بودند که نوعاً از اساتید برجسته حوزه‌اند. از همه مهم‌تر این مسئله، حاکی از دغدغه‌ای است که شورای علمی گروه‌ها و شورای علمی تحصیلات تکمیلی مراکز فوق نسبت به نقد مبنایی و انگاره‌ای نظریه‌های علوم انسانی داشته‌اند.

۶. نظریه‌ای است که محققان نهاد «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» مطرح ساخته‌اند.